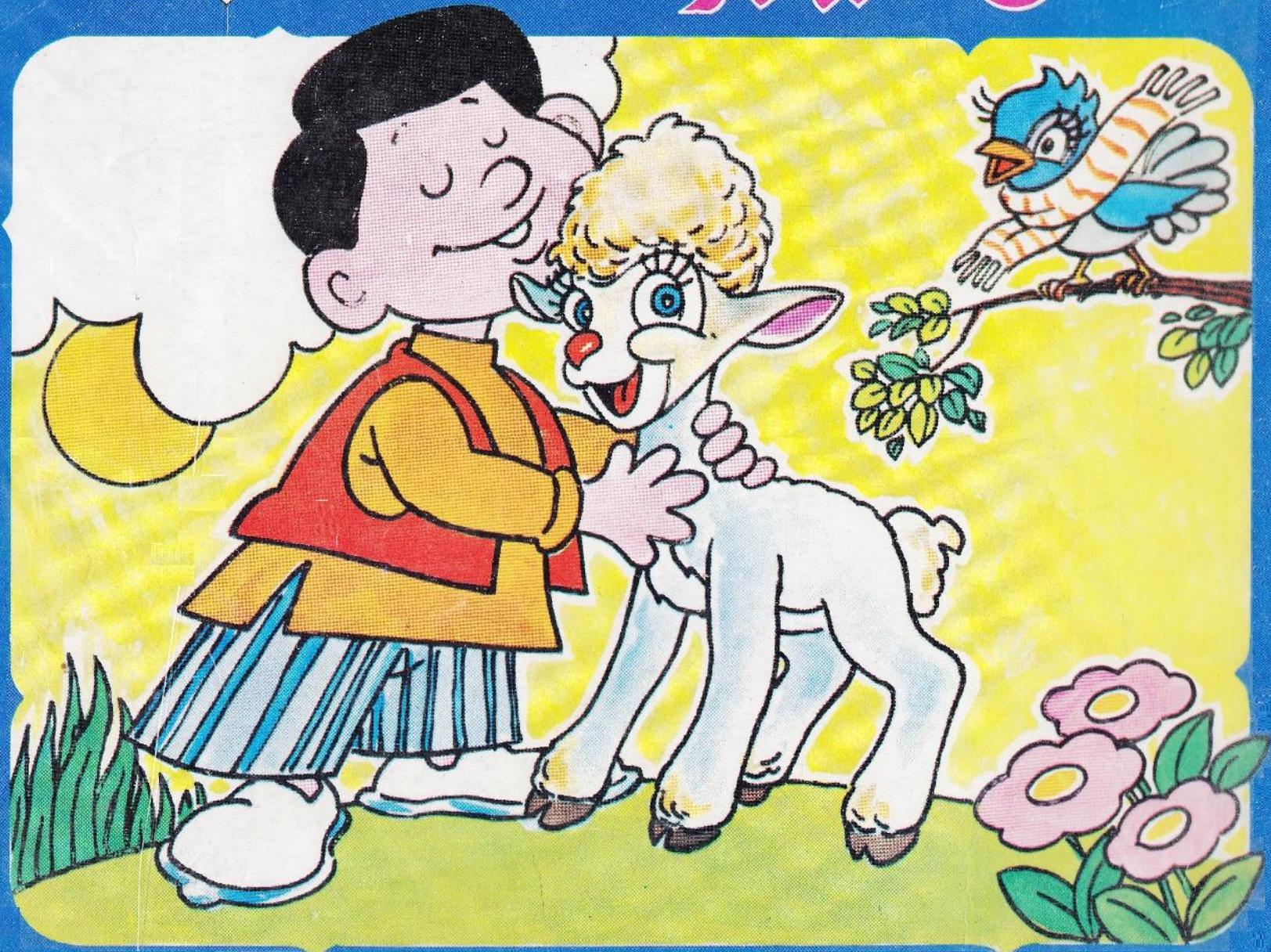


حسنی مایه بُره داشت

قصه‌ای
به شعر کودکانه



بنام خدا

حسنی مایه بره داشت



قصه‌ای
به شعر کودکانه



حسنی ما یه بره داشت
بره شو خیلی دوست می داشت
بره، چاق توپولی، زبرو زرنگ و توقولی
دس کوچولو، پا کوچولو، پشم تنش کرک هلو
خودش سفید سمش سیا، سرو کاکلش رنگ حنا
بچه های اینورده، اونورده، پائین ده، بالای ده
همگی باهاش دوست بودن
صبح که میشد از خونه در می او مدن
دورو برش جمع می شدن، پشمها شو شونه می زدن
به گردنش النگ دولنگ، گل و گیله های رنگارنگ .

حسنی ما

سینه ش جلو. سرش بالا، قدم می زد تو کوچه ها، نگاه می کرد به بچه ها





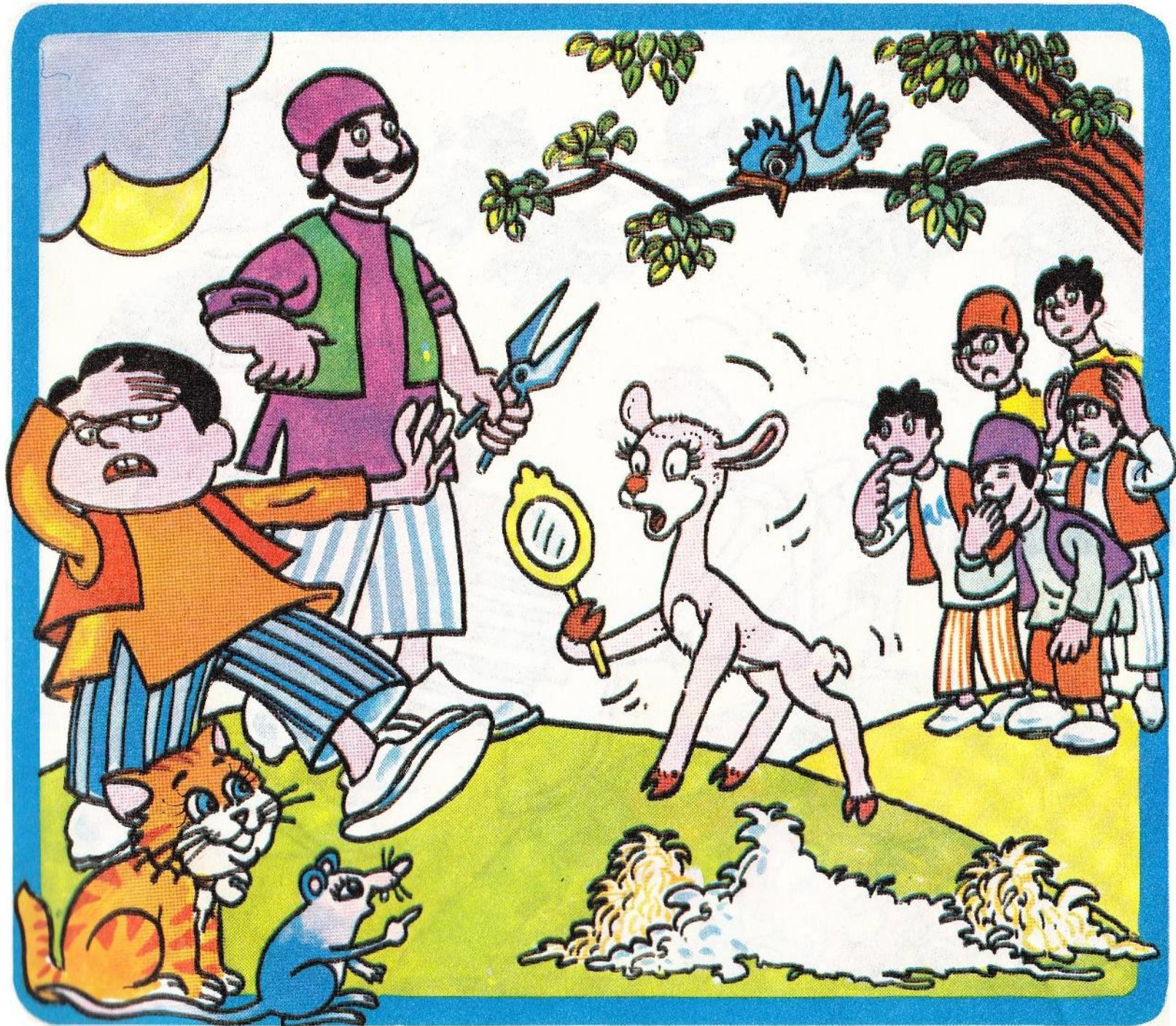
یه روز بهار
باباش اومد تو بیشه زار
داد زد : آهای حسن بیا کجایی بابا؟
بره تو بیار ، خودتم بیا .

قیچی تیز
پشم سفید

بره رو گرفت ، پشمهاشو چید
بره ؛ چاق توپولی ، زبرو زرنگ و توقولی
شد جوجه ؛ پر کنده
همگی زدن به خنده

پیشیه می گفت :

— تو برهای یا بچه‌موش لخت راه نرو ، یه چیزی بپوش





حسنی ما ،
شونهش بالا ،
سرش پائین
قدم می زد تو کوچهها
نگاه می کرد روی زمین .



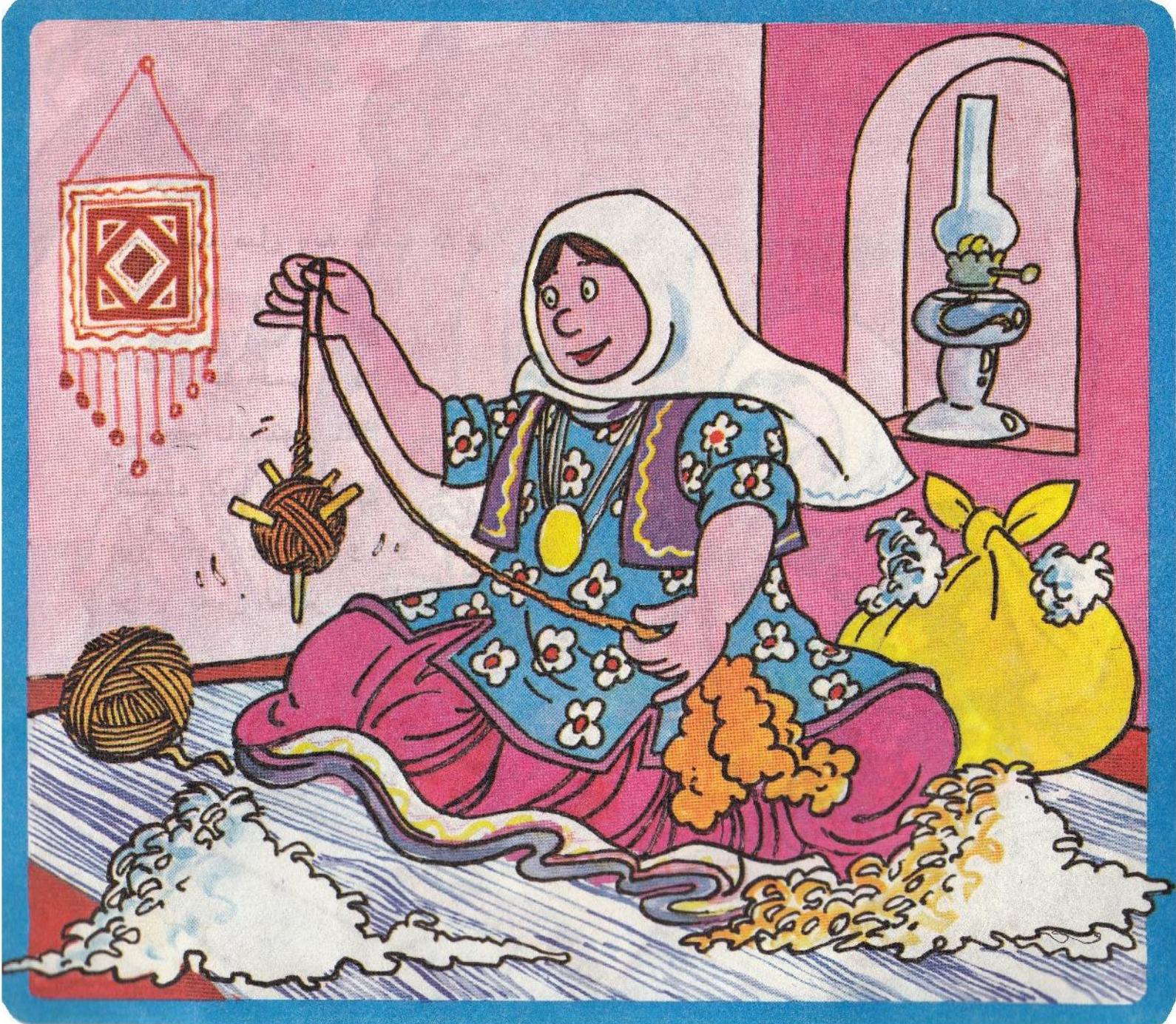


ننهٔ حسن
دوون دوون
از خونهشون او مد بیرون
پشمها رو بسته بسته کرد
سفید و گلی دو دسته کرد





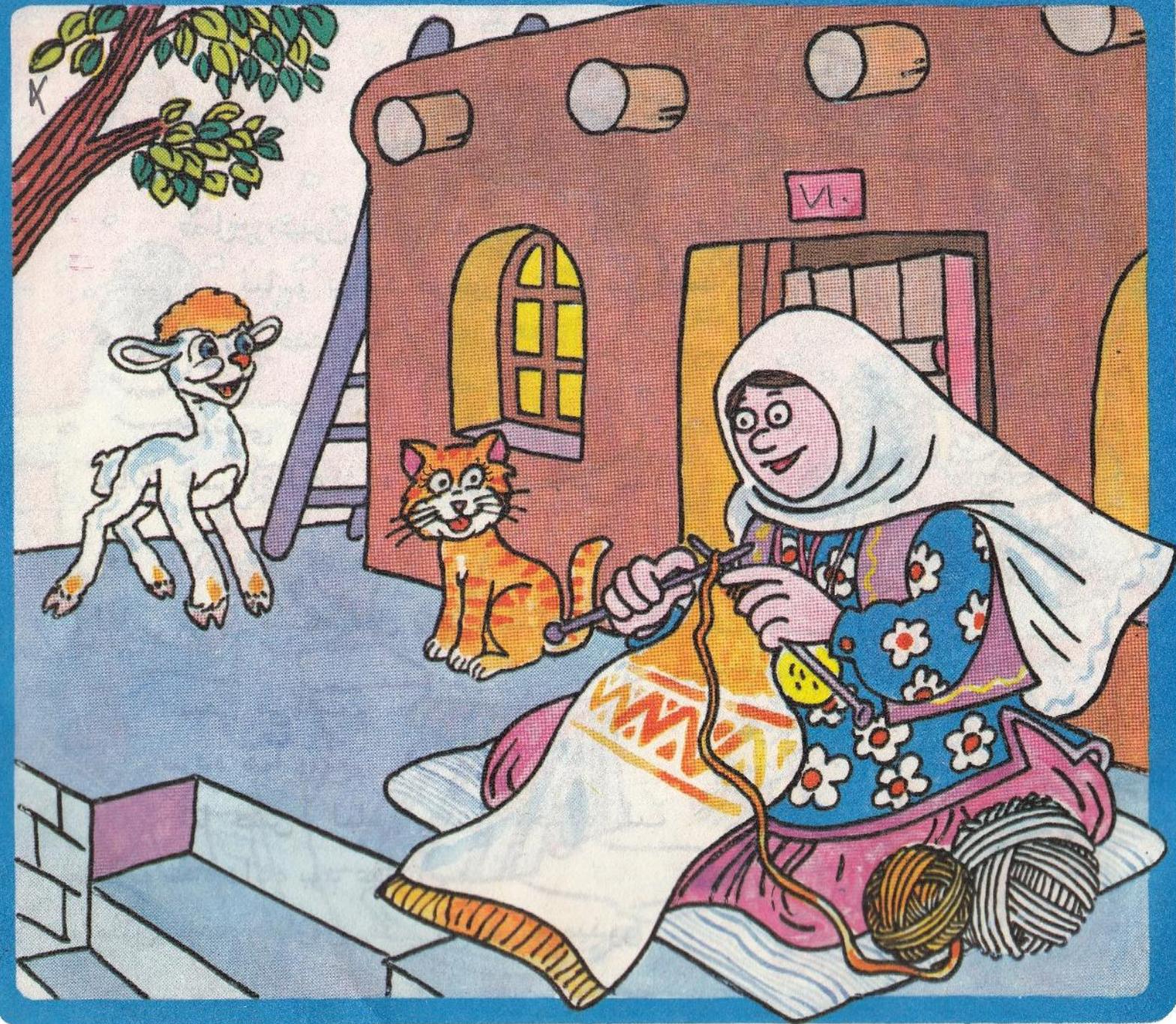
ریسید و تابید و کلاف کرد
شست و تمیز و صاف کرد
منظم و مرتب
پیچید توی چادر شب





یه جفت میل ویه مشت کلاف
حالا نیاف و کی بیاف

نه حسن
سرتاسر تابستون
نشسته بود تو ایوون
بی گفتگو، بی های و هو
برای حسن لباس می بافت



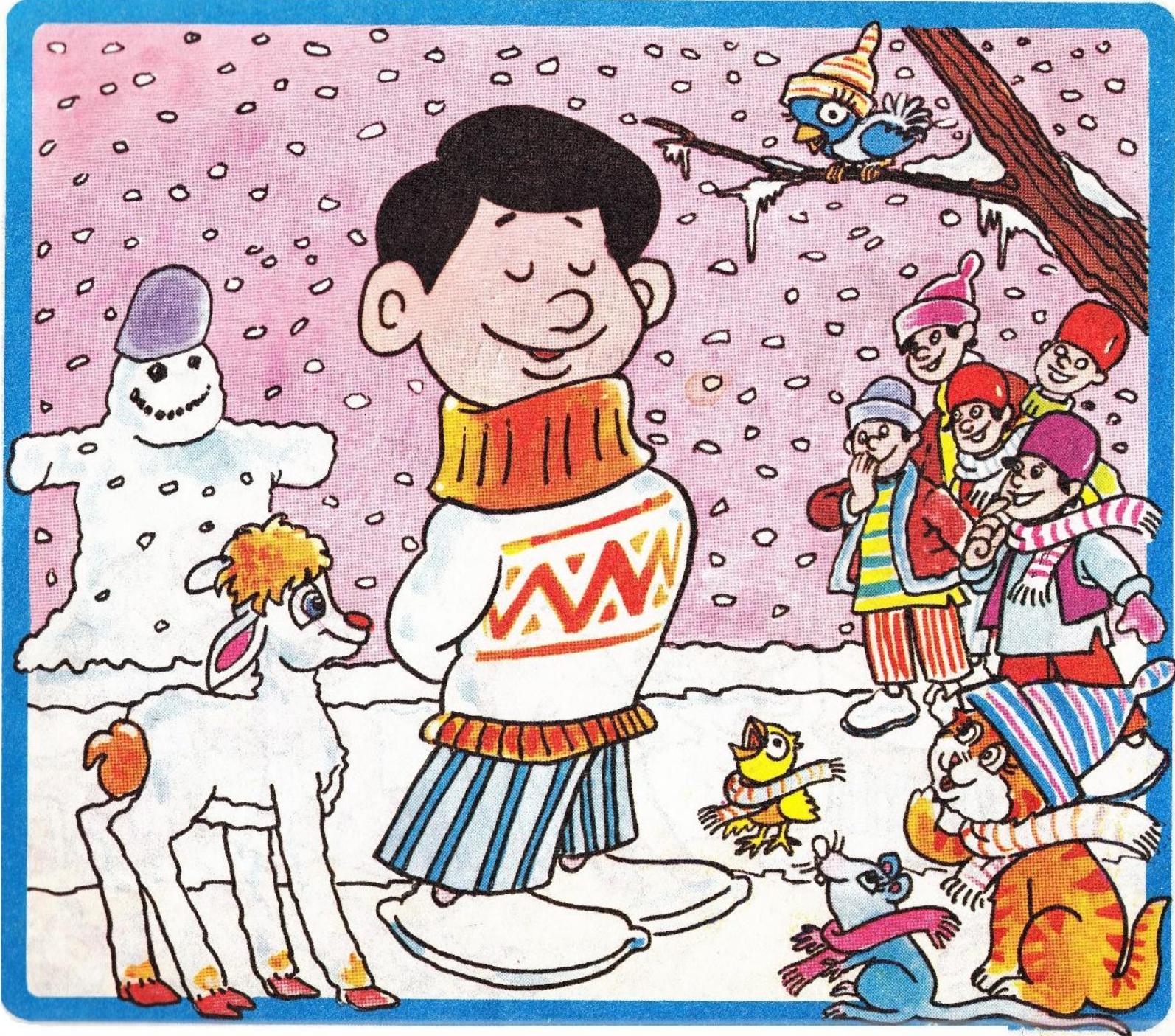


فصل زمستون که رسید بارون اومد، برف بارید،
حسنی ما، لباسو پوشید خرامون و خرامون اومد میون میدون
حیواننا شاد و خندون

خانومی گفت:
لباس حسن عالی شده قشنگتر از قالی شده

پیشیه می گفت:
لباس حسن قشنگه مثل پوست پلنگه

بیعی می گفت:
بع، سرده هوا، نع.
اما حسن، لباس به تن، خنده بلب
شونه شده داده بود عقب
میون برف و بارون قدم می زد تو میدون



باباش بهش نیگا می کرد
دود چپق هوا می کرد

ننهش می گفت :
ننه حسنی ماشالا
چشم نخوری ایشالا .





بچه ها، شما هم به همراه

دزده و مرغ فلفلی

بر تاریخ ایران سفر کنید
و با شهرهای قشنگ آن آشنا شوید.
کتاب دزده و مرغ فلفلی دراز شون
داستان گریز و تعقیب.



قیمت ۵۰۰ ریال

- مهدی شهر امیری
- علاءالله لطفی
- سهراب کاریز
- پیار
- دیار
- دوبی های
- علاءالله
- جوان
- سام خوش بروای نامه مخصوص است
- تلن پرینت